

ایران: تمدنی کهن و ملتی جدید

(بخش دوم)

دکتر پیروز مجتهدزاده *

چکیده

نوشته حاضر، درآمدی است تاریخی در بازشناسی تمدن ایرانی و پویایی‌های دولت و ملت در ایران. نویسنده با فرض این که «عدالت» همواره به مثابه شالوده فلسفه سیاسی در ایران بوده است؛ تأثیر رسم مملکت‌داری ایرانی بر غرب را با شواهد تاریخی مورد مطالعه قرار داده آن گاه به بررسی «ژئوپلیتیک شیعه» و «ظهور دولت - ملت در ایران قرن بیستم» و تحولات مستحده در آن می‌پردازد.

واژگان کلیدی: تمدن ایران، عدالت، دولت - ملت، ژئوپلیتیک شیعه، هویت

ژئوپولیتیک منطقه‌ای ایران در قرن بیست و یکم

دو منطقه‌ی خلیج فارس و دریای خزر - آسیای مرکزی از اوایل قرن بیست و یکم دو منبع اصلی تأمین انرژی بوده‌اند. هم‌چنین نقش ژئوپولیتیک و ژئواستراتژیکی در به وجود آمدن نظم جهانی در حال ظهور داشته‌اند.

بنابراین هر موضوع امنیتی در این مناطق بسیار مورد توجه بازیگران منطقه‌ای و جهانی خواهد بود؛ به گونه‌ای که در ملاحظات استراتژیک جهانی امنیت این

* استاذ جغرافیای سیاسی دانشگاه تربیت مدرس و مدیر بنیاد پژوهش‌های ژئوپولیتیک

دو منطقه به عنوان مفهوم یک «قلب زمین» جدید می‌تواند مصداق داشته باشد.^{۵۹} ایران میان خلیج فارس و دریای خزر واقع شده است. به عبارت دیگر اگر قرار باشد خلیج فارس به لحاظ جغرافیایی به منطقه‌ی دریای خزر وصل شود، این اتصال باید از طریق ایران - تنها کشور واقع در منطقه خلیج فارس با حضور جغرافیایی واقعی در منطقه‌ی خزر - آسیای مرکزی - انجام شود. این موقعیت منحصر به فرد جغرافیایی، ایالات متحده را برای تطبیق دادن آن با طرح‌های امنیتی جهانی خود که به اصطلاح «نظم نوین جهانی» نامیده می‌شود، با مشکلات شدیدی مواجه کرده است. این وضعیت ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک، بستری را شکل می‌دهد که در آن برداشت‌های امنیتی متفاوت ایران - آمریکا با یکدیگر تزاخم یافته بر روابط میان دو کشور سایه می‌افکند. همین امر لاقبل در تنوری، منشاء اصلی تهدید امنیت در سرتاسر منطقه آسیای غربی است.

برای مدت زمانی طولانی، ایران از سوی ابرقدرت واقع در همسایگی شمالی‌اش به عنوان سرزمینی برای غلبه و دستیابی به آب‌های گرم جنوب یعنی خلیج فارس و اقیانوس هند، محسوب می‌شد.^{۶۰} فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی سابق در دهه‌ی ۱۹۹۰ و ظهور چندین جمهوری جدید، توجه ایالات متحده را به مناطق خلیج فارس و خزر - آسیای مرکزی یعنی جایی که مسأله‌ی امنیت تبدیل به موضوع بسیار مهم جهانی و منطقه‌ای شده بود جلب کرد؛ این تحولات نظم جهانی دهه‌ی ۱۹۹۰ و اوایل قرن بیست و یکم را تغییر داد و بر منطقه‌ی غرب آسیا و اولویت‌های امنیتی آن تأثیر بسزایی داشته است. این اولویت‌ها در خلیج فارس، از نگرانی در مورد تهدیدات اتحاد شوروی به تنش منبث از درگیری‌های جغرافیایی در داخل منطقه تغییر یافته‌اند. اختلاف قلمرو سرزمینی بسیاری در منطقه‌ی خلیج فارس وجود دارد که به عنوان مثال به آشوب‌های سال‌های ۹۱-۱۹۹۰ کویت به عنوان یکی از حادث‌ترین آنها می‌توان اشاره کرد. در حال حاضر، در حالی که اختلافات جغرافیایی به نظر می‌رسد که مهم‌ترین منبع

بروز عدم امنیت در خلیج فارس باشد، بازی‌های ژئوپلیتیک و ژئواستراتژیک که از سوی بازیگران متعدد منطقه‌ای و جهانی اجرا می‌شوند، امنیت را در منطقه‌ی خزر - آسیای مرکزی تهدید کرده است. این مسایل موضوعاتی هستند که در صفحات آتی مورد موشکافی دقیق‌تری قرار خواهند گرفت.

مسایل امنیتی در خلیج فارس

با فروپاشی نظام دو قطبی جهانی و تجزیه‌ی اتحاد جماهیر شوروی و پیمان ورشو در اوایل دهه ۱۹۹۰ مفاهیم امنیت در منطقه خلیج فارس به شدت تغییر یافت. بحران ۱۹۹۰-۹۱ کویت پای نیروهای نظامی قدرت‌های بزرگ را به بهانه‌ی حفظ امنیت به منطقه باز کرد و این در حالی است که به باور عده‌ای تداوم طولانی مدت حضور این نیروها خود تبدیل به منشاء بالقوه تنش و عدم امنیت در منطقه شده است. افزون بر این نظم جهانی در حال تغییر، به عنوان محرکی که تشکیل گروه بندی‌های منطقه‌ای برای تسهیل ظهور یک ژئوپلیتیک چند قطبی در جهان را ناگزیر ساخته عمل می‌کند. هم‌سو با این مسأله این حقیقت است که منافع ملی که در هر منطقه‌ای به عنوان الزامات آن منطقه عمل می‌کند، ائتلاف برای حفظ منافع منطقه را در دنیای سیاسی جدید، الزام آور می‌سازد. از منظر چنین انگیزه‌های جهانی و ضروریات منطقه‌ای است که حل و فصل مناقشات سرزمینی، مقدمه‌ای برای دستیابی به نوعی منطقه‌گرایی است که مناسب الگوی ژئوپولیتیک نوین جهانی شده است. در این جا من تنها فهرستی از مهم‌ترین نمونه‌های اختلافات سرزمینی در خلیج فارس را ذکر می‌کنم:

الف) مناقشات مرزی و سرزمینی ایران - عراق

این مناقشات چندین قرن پیش آغاز و با جنگ هشت ساله دهه ۱۹۸۰ خاتمه یافت. این مناقشات به طور گسترده‌ای مورد بهره‌برداری سیاسی هر دو طرف دعوا و هم‌چنین قدرت‌های خارج از منطقه بوده است. ایران در دهه‌ی ۱۹۷۰ از مسأله جنبش‌های کرد عراقی (موضوعی که برای هر دو طرف دارای اهمیت بود)

برای بنا نهادن برتری خود در منطقه استفاده کرد. به همین ترتیب ایالات متحده نیز همان‌طور که خانم "البرایت" وزیر خارجه آمریکا در هفدهم مارس ۱۹۹۸ تصدیق کرد، از مناقشه موجود میان دو کشور در دهه ۱۹۸۰ از طریق تجهیز و تشویق عراق به حمله به ایران استفاده کرد تا "مانع از پیشروی انقلاب اسلامی ایران به بقیه منطقه شود". عراق نیز از مناقشات مرزی و سرزمینی پیش آمده با ایران برای ساختن یک نوع رهبری جعلی در جهان عرب استفاده کرد. رهبران حزب بعث که خود را شرکای واجد شرایط برای رقابت بر سر رهبری جهان عرب در نیمه دوم قرن بیستم می‌دیدند، آرزوهای خود را از سوی کشورهای هم چون مصر، اردن و سوریه که در خط مقدم جنگ با اسرائیل هستند، بر باد رفته یافتند. این در زمانی بود که داشتن پیشینه‌ای از مبارزه علیه اسرائیل تعیین کننده‌ترین عامل برای دستیابی به موقعیت رهبری جهان عرب بود. برای تبدیل این نقض و یا کارآمدی جغرافیایی به آنچه که به سود عراق باشد، رهبران بغداد به این نتیجه رسیدند که نیاز هست تا دشمن جدید مشترکی برای اعراب بترانند که اینبار عراق تنها کشور عرب خط مقدم جبهه جنگ با آن باشد. ایران نه تنها گزینه طبیعی بلکه تنها گزینه بود. ایران کشوری با پیشینه تاریخی رقابت با اعراب بود؛ کشوری که در دهه ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ مظنون به همکاری سیاسی و اقتصادی با اسرائیل بود؛ کشوری که اختلافات سرزمینی و مرزی‌اش با عراق بهترین بهانه و یا وسیله را برای مناقشه مهیا کرد. این مناقشات به عنوان نمونه‌ای از سوء نیست ایران نسبت به "زمین‌های اعراب" به آنها معرفی شد. طراحی گسترده‌ی تشکیل جبهه تبلیغاتی علیه ایران شامل تلاش برای تغییر برخی نام‌های تاریخی از جمله خلیج فارس می‌شد؛ البته این همان عملی است که ایران هم آن را در برخی مواقع تلاش برای تغییر نام رودخانه مرزی جداکننده این کشور و عراق که هنوز هم در ایران به آن "شط‌العرب" می‌گویند، انجام می‌دهد.

با پیروزی انقلاب اسلامی در ایران در ۱۹۷۹، روابط با همسایگان عرب رو به زوال گذاشت. دلیل این امر به طور عمده مربوط به احساس خطر امنیتی شدید به وجود آمده در منطقه و در غرب یا به دلیل روی کار آمدن دولت انقلابی ایران و نگرانی از گسترش انقلاب اسلامی به کشورهای همسایه بود و یا به دلیل نگرانی از الگو گرفتن کشورهای منطقه از انقلابیون ایران.^{۶۱} این پیشرفت‌ها در منطقه به همراه تشویق فعال و مستقیم از سوی ایالات متحده، عراق را بر آن داشت تا به طور یک جانبه پیمان مرزی ۱۹۷۵ الجزایر با ایران را نقض کرده طلایه‌دار شعار "دفاع از خلیج عربی در مقابل انقلاب توسعه طلبانه ایران" شود. عراق با امید پیروزی سریع بر نیروهای دفاعی ایران که به طور گسترده‌ای پس از انقلاب جا به جا یا اخراج شده بودند، جنگ فرسایشی علیه ایران را آغاز کرد که از سال ۱۹۸۰ تا ۱۹۸۸ به طول انجامید. عراق در این جنگ نه تنها به اهداف اعلام شده‌اش در خصوص الحاق تمام رودخانه شط‌العرب و نیز بخشی از استان خوزستان ایران به عراق شکست خورد، بلکه حتی صدام حسین رئیس جمهور عراق در نامه‌ای در ۱۴ اگوست ۱۹۹۰ به رئیس جمهور ایران تاکید کرد که عراق آمادگی لازم برای گفت و گو در خصوص حل و فصل مناقشات مرزی خود با ایران بر اساس قرارداد ۱۹۷۵ الجزایر را دارد.^{۶۲} بخش عمده‌ای از اراضی استانهای کردستان و خوزستان که توسط عراق اشغال شده بود با عقب نشینی نیروهای این کشور به مرزهای پیش از حمله سپتامبر ۱۹۸۰ به ایران بازگردانده شد. در راس مناقشات سرزمینی میان دو کشور سه منطقه حساس قرار داشت: نخست، رودخانه مرزی شط‌العرب، دوم، زمین‌های مرزی اطراف پنجوین و مرز پس از ۱۰۱؛ و سوم، قلمرو ساحلی در رأس خلیج فارس. به طور طبیعی مرز بین‌المللی شط‌العرب توجه عمده را به سوی خود جلب کرد^{۶۳} چرا که این مرز هم دلیلی برای آغاز جنگ^۱ و هم صحنه‌ی جنگ طی سال‌های اخیر بوده است.^{۶۴} عدم

التزام آشکار عراق به قرارداد ۱۹۷۵ در خصوص شط‌العرب در ۱۹۷۹ نشاندهنده‌ی شکنندگی و بی‌ثباتی خط مرزی بود. زمینه‌های ادامه‌ی این تنش‌ها را می‌توان از شکست میانجی‌گری سازمان ملل متحد برای ملزم کردن عراق در تصویب شروط قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل مبنی بر توافق آتش‌بس میان ایران و عراق در ۱۹۸۸، دریافت. پیامد بلافاصله این جنگ چنین ظاهر شد که عراق از موقعیت قوی چانه‌زنی خود از طریق ضعیف کردن نظامی و اقتصادی ایران استفاده کرده به ایران برای تغییر بخش‌هایی از موافقتنامه ۱۹۳۷ که خط مرزی شط‌العرب را از منطقه کم عمق رودخانه به سمت ساحل ایران تعیین می‌کند، فشار آورد.^{۶۵} ایران به طور طبیعی پیشنهاد عراق را رد کرد و خواستار بازگشت مرزها به وضعیت قبل از سپتامبر ۱۹۸۰، که قرابت ایران از قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل بود، شد.

وقایع در پی حمله عراق به کویت در ۱۹۹۰ تغییرات بنیادین داشتند. نمایندگان عراق به ایران پیشنهاد بازگشت کامل به مرزهای پیمان ۱۹۷۵ در منطقه شط‌العرب را دادند. مفاد دیگر پیشنهاد عراق، تصویب موافقتنامه مذکور در قطعنامه ۵۹۸، استرداد کلیه اسیران جنگی، عادی سازی روابط اقتصادی و دیپلماتیک و عقب‌نشینی کامل نیروهای عراقی به پشت مرزهای ۱۹۸۰ بود. در عوض ایران باید احتمالاً الحاق رسمی^۱ کویت به عراق را بپذیرد. مقامات ایرانی تسلیم پیشنهادهای عراق نشده به درخواست خود مبنی بر خروج عراق از قلمرو کویت به عنوان پیش شرط مذاکره برای حل و فصل مسأله ادامه دادند. تلاش‌های ایران برای میانجی‌گری برای خروج نیروهای عراقی از کویت از سوی صدام حسین با بی‌اعتنایی پاسخ داده شد؛ اگر چه پذیرش این پیشنهاد و تمایل ایران به حل و فصل صلح آمیز مسأله مانع از کاربرد راه حل نظامی از سوی اجماعی که در سازمان ملل به وجود آمده توسط آمریکا هدایت می‌شد، می‌گردید؛ از این رو

1. de facto

برنامه‌ریزی‌های ۱۹۸۸ برای حل و فصل مناقشه بر سر موضوع شط‌العرب طی سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۹۱ بی‌نتیجه ماند. در سال ۱۹۹۲ آمریکا و متحدانش یک منطقه "پرواز ممنوع" در جنوب عراق اعلام کردند تا از این طریق شیعیان آن مناطق را از هر گونه حمله‌ی هوایی دولت مرکزی (عراق) حفظ کنند و در نتیجه به دستیابی به هر نوع توافق میان ایران و عراق کمک کرده باشند. در این زمان بندر خرمشهر برای تردد آبی در دسامبر ۱۹۹۲ گشایش یافت و به همراه آن ایران حق قایق‌رانی بر شط‌العرب را به‌طور کامل به رسمیت شناخت.^{۶۱} حمله و اشغال عراق توسط نیروهای متحد به رهبری ایالات متحد و سرنگونی رژیم بعث در ۲۰۰۳، مسأله‌ی اختلافات میان این کشور و ایران را از مرکز اصلی مناقشات دور ساخت. بدون تردید استقرار دموکراسی واقعی در عراق منجر به تغییرات عمده‌ای در سیاست خارجی و منطقه‌ای این کشور شده حمایت و ارتقاء منافع ملی جایگزین ناکامی‌های ایدئولوژیک حزب بعث که به شدت بر اساس آمیزه‌های ناسیونالیستی پان عربیسم استوار است و با آغاز جنگ جهانی اول در عراق حکمفرما بود، خواهد شد.

ب) اختلافات ایران - امارات متحده عربی

در اکتبر ۱۹۹۲ امارات متحده عربی رسماً مدعی جزایر تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی در خلیج فارس شد و بسیار تلاش کرد تا آن را به عنوان یک موضوع جنجالی در منطقه و در سطح جهانی علیه ایران مطرح کند. طرح این موضوع درست بیست و یک سال پس از مذاکره انگلیس - ایران بر سر حل و فصل مسأله‌ی جزایر ایرانی و بازگشت آنها به ایران انجام شد. در حالی که امارات در گزارشی که در تاریخ ۲۷ اکتبر ۱۹۹۲ به سازمان ملل ارائه داد ادعا کرد که جزایر سه‌گانه از ابتدای تاریخ متعلق به این امیرنشین بوده است، ایران ادعای امارات را با ذکر این نکته رد کرد که این کشور قبل از ۱۹۷۱ وجود خارجی نداشته بنابراین نمی‌تواند مدعی مالکیت هیچ منطقه‌ای از ابتدای تاریخ شود.

مقامات ایرانی هم‌چنین این طور استدلال کردند که تشکیل امیرنشینان امارات تا اوایل دهه ۱۹۶۰ بدون تعیین حدود و قلمرو منطقه‌ای بود. تا این که بریتانیا بخش‌هایی از مناطق موسندم^۱ را که بعدها در مالکیت واقعی آنها قرار گرفت، میانشان تقسیم کرد.

ایران هم‌چنین استدلال کرد که جزایر سه گانه و بسیاری از جزایر دیگر که در نیمه شمالی خلیج فارس قرار دارند، بر اساس چندین نقشه رسمی بریتانیا و تعداد بی‌شماری از اسناد تاریخی موجود، همیشه به ایران تعلق داشته‌اند. از سوی دیگر امارات متحده به اسنادی از حاکمان قاسمی بندر لنگه استناد کردند که به مالکیت رأس‌الخیمه بر جزایر تنب اشاره می‌کند. در پاسخ به این ادعا ایران استدلال کرد که موقعیت شاخه‌ای از خاندان قاسمی در بندر لنگه و جزایر وابسته به آن در قرن نوزدهم که به عنوان مقامات رسمی ایران در آنجا حضور داشتند و از سوی دولت مرکزی در آن مناطق حکم می‌راندند، هیچ‌گونه حق مالکیت سرزمینی برای آنها و یا برای قبیله موسندم که به آن منصوب هستند، ایجاد نمی‌کند.^{۶۸}

اسناد به تازگی کشف شده پرده از یک ملاقات سری در وزارت خارجه بریتانیا در ۱۹۰۲ برمی‌دارند که در آن تصمیم گرفته شد برای پیشدستی بر تعرض روسیه در خلیج فارس، جزایر استراتژیک در تنگه هرمز یا نزدیک به آن توسط ارتش بریتانیا اشغال شوند.^{۶۹} بریتانیا در جولای ۱۹۰۳ رسماً اشغال جزایر تنب بزرگ، ابوموسی و سیری را توسط حکام قاسمی شارجه اعلام کرد (تنب کوچک در ۱۹۰۸ اشغال شد).^{۶۹}

در ۱۹۰۴ مدیر عامل گمرکات جنوب ایران^۲ از جزیره ابوموسی بازدید کرد و از دیدن پرچم شارجه در آنجا متعجب شد. وی پرچم ایران را جایگزین آن و

1. Musandam

2. Director of Customs of the South

سربازان ایرانی را در آن جزیره مستقر کرد. اگر چه مقامات بریتانیا بلافاصله و با سرعت حاکم شارجه را در جزایر دوباره گماشتند.^{۱۰} اما ایرانی‌ها به اعتراض به این عمل طی هشتاد سال بعد ادامه داده و در برخی موارد حتی موفق به خاتمه دادن به اشغال این جزایر توسط بیگانگان شدند.

ایران پس از استقرار مجدد قدرت در جزیره سیری در ۱۹۶۲، مبارزه برای بازگرداندن سه جزیره تنب بزرگ و کوچک و ابوموسی را در اواخر دهه ۱۹۶۰ از سر گرفت؛ اما به رغم چندین اخطار ایران مبنی بر توسل به زور برای بازگرداندن جزایر در صورت عدم توفیق در مذاکرات، طرف بریتانیایی بر سر میز مذاکره حاضر نمی‌شد. اما آنچه انگلیسی‌ها را وادار به آغاز گفتگو با ایران در این خصوص کرد نه تهدیدات ایران برای به کارگیری زور، بلکه به بن‌بست رسیدن منطقه در ۱۹۷۰ به دلیل تشکیل فدراتیو امارات عربی به دنبال پایان سلطه بریتانیا در منطقه بود. پس از آن هر سه قدرت بزرگ منطقه - یعنی ایران، عراق و عربستان سعودی - هر یک به دنبال خاص خود اعلام کردند که موجودیت این فدراتیو جدید را به رسمیت نخواهند شناخت؛ از این رو مقامات بریتانیا به این نتیجه رسیدند که تشکیل یک اتحادیه کوچک امیرنشین بدون حسن تفاهم قدرت‌های بزرگ منطقه، این اتحادیه ناتوان را در چنگال آنها قرار خواهد داد. تحقق چنین وضعیتی دولت بریتانیا را مجبور به توقف سیاست ۶۸ ساله خود در طفره رفتن از گفت و گو با ایران در خصوص ادعای تاریخی این کشور نسبت به جزایر سه گانه ساخت. دولت بریتانیا به نمایندگی از طرف امیرنشینان شارجه و رأس الخیمه در این مذاکرات، سیاست قرار دادن ایران در گوشه‌ی رینگ را از طریق طولانی کردن مذاکرات و بازی با زمان اتخاذ کرد. همراه با گذشت سریع زمان و نگرانی از ظهور فدراتیوی در منطقه، ایران راه حل بریتانیا در خصوص استرداد بدون پیش شرط دو جزیره تنب کوچک و بزرگ به این کشور، به

رسمیت شناختن حق مالکیت ایران بر بخش‌هایی از جزیره ابوموسی را در قالب یک یادداشت تفاهم میان ایران و شارجه پذیرفت.^{۷۱}

اعراب عکس‌العمل متفاوتی به این پیشرفت داشتند. در حالی که اعراب میانه‌رو، شامل اکثریت اعراب و هم‌چنین اعراب حاشیه‌نشین ابوظهبی که از نزدیک در جریان روند مذاکرات ایران - انگلیس قرار داشتند، ترجیح می‌دادند آینده‌نگر بوده محتاطانه عمل کنند؛ دولت‌های تندرو عرب سیاست به راه انداختن داد و قال را در داخل کشورهایشان و در سازمان ملل در پیش گرفتند. الجزایر، عراق، لیبی و یمن جنوبی پیشین به شورای امنیت شکایت بردند، که در جلسه مورخ ۹ دسامبر ۱۹۷۱ این شورا مطرح و به اتفاق آراء و با پیشنهاد نماینده سومالی، یکی از اعضا اتحادیه عرب، این پرونده مسکوت گذاشته شد.^{۷۲}

بیست و هفت سال بدون هیچ‌گونه ادعایی از سوی امارات متحده عربی بر سر جزایر سه‌گانه گذشت. این کشور در دوم دسامبر ۱۹۷۱ یعنی دو روز پس از آن که این جزایر به ایران عودت داده شد و یک روز پس از آن که حاکمیت انگلیسی بر امارات پایان یافت به طرح ادعاهایی پرداخت. تهران نسبت به دلایل و روش طرح مجدد ادعای امارات بر سر جزایر سه‌گانه در ۱۹۹۲ پس از حضور نظامی ایالات متحده در خلیج فارس به دنبال بحران سال‌های ۱۹۹۰-۱۹۹۱ کویت و سیاست به اصطلاح سد نفوذ دو گانه آمریکا علیه ایران و عراق، مشکوک بود. حادثه‌ای در جزیره ابوموسی در آگوست ۱۹۹۲ که از سوی مقامات وزارت امور خارجه وقت ایران "تشخیص نادرست مقامات پایین تر ایرانی" توضیح داده شد،^{۷۳} موجب تحریک امارات متحده عربی در طرح مجدد ادعای حاکمیت خود بر سرتاسر "جزیره ابوموسی" و درخواست بازگرداندن دو جزیره تنب کوچک و بزرگ به این کشور شد.

پس از آن، ابوظهبی تلاش بسیار کرده است تا بازگرداندن جزایر سه‌گانه به ایران در سی‌ام نوامبر ۱۹۷۱ را نوعی اشغال نظامی معرفی کند. در این سناریو،

بازدید کشتی نظامی ایرانی که به منظور به اهتزاز در آوردن پرچم ایران در جزیره انجام گرفت، دلیل کافی برای طرح ادعای اشغال نظامی جزیره توسط نیروی دریایی ایران بود، غافل از این حقیقت که نمایندگان نیروی دریایی ایران به هنگام ورود به جزیره با استقبال رسمی امیر شارجه رو به رو شدند. برافراشتن پرچم دولت دریافت کننده [ایران] بر روی خاک آن جزایر به صورت کاملاً رسمی و شیوه دست به دست شدن پرچم‌ها انجام گرفت؛ یعنی دقیقاً همان طور که نیروی دریایی ایالات متحده پرچم آن کشور را در آلاسکا و به شیوه دست به دست کردن پرچم با روسیه به عنوان انتقال حاکمیت آلاسکا از روسیه به امریکا، به اهتزاز در آورد.

در تنب بزرگ سوء تفاهم میان فرمانده انگلیسی قرارگاه پلیس و عوامل عراقی منجر به تبادل آتش میان طرفین شد. در یک عکس‌العمل سریع، کشتی نیروی دریایی ایران که در همان حین برای برافراشتن پرچم ایران در جزیره به منطقه وارد شده بود، عوامل درگیر در این حادثه را دستگیر و آنها را به رأس‌الخیمه فرستاد. کاملاً روشن است که تلاش ابوظبی در جلوه دادن این حادثه در تنب بزرگ و استقبال رسمی از نمایندگان دولت ایران در ابوموسی، به صورت اشغال نظامی جزایر سه گانه توسط ایران نمایانگر ماهیت کذب ادعای ابوظبی نسبت به سه جزیره است.^{۷۴}

اگر چه ابوظبی در اوراقی که در ۲۷ اکتبر ۱۹۹۲ به سازمان ملل ارائه کرد، با درخواست از ایران مبنی بر احترام به مفاد یادداشت تفاهم ۱۹۷۱ میان ایران و شارجه، بر قانونی بودن این یادداشت تفاهم صحه گذاشت، اما مدعی حاکمیت بر تمام خاک آن جزیره و جزایر تنب کوچک و بزرگ است. مسأله‌ی مهم‌تر در این میان تلاش آشکار ابوظبی برای سیاسی و بین‌المللی کردن موضوع ادعای خود در خصوص این جزایر است. این نیت زمانی آشکارتر شد که اعضای دیگر شورای همکاری خلیج فارس، اعلامیه دمشق (۲+۶) و حتی اتحادیه عرب با صدور

اطلاعیه‌های مکرر در حمایت از تلاش‌های امارات متحده عربی، به سمت این مسأله کشیده شدند. این در حالی است که هنوز هیچ نظری از سوی هیچ یک از اعضای سازمان‌های عربی برای نجات عراق از سلطه صدام حسین، پیرامون عملکرد و ادعای امارات ابراز نشده است. اگر چه امید امارات متحده عربی در طرح ادعای خود نسبت به جزایر سه گانه تبدیل به موضوع جالب توجه‌ای در سطح منطقه خاورمیانه، به عنوان نماد "مقاومت عربی - آمریکایی در مقابل شیوع و گسترش تأثیر ایران در خلیج فارس"، شده است، به نظر می‌رسد که این امید با افزایش آشتی، صلح و همکاری میان اعراب و ایرانی‌ها نقش بر آب شده باشد. به علاوه دلیل اصلی شکست امارات متحده عربی در اثبات ادعای خود نسبت به حاکمیت کامل و مطلق بر جزایر ایرانی فقدان اصالت حقوقی لازم برای تأسیس این امیرنشین است. چنین ادعایی در خصوص جزایر سه گانه ایرانی از لحاظ حقوقی بی اعتبار است زیرا:^{۱۰}

۱. جزایر تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی در سی‌ام نوامبر ۱۹۷۱ طی مراسم قانونی شامل امضای یک یادداشت تفاهم به ایران بازگردانده شد که این عمل پیش از تشکیل امارات متحده عربی و حاکمیت "آل نهیان" در این امیرنشین انجام شد. طبق قوانین بین‌المللی هیچ دولتی نمی‌تواند موافقتنامه‌هایی را که پیش از تشکیل آن دولت انجام شده است نقض کند. مگر این که چنین موافقتنامه‌هایی رسماً از سوی دولت جدید فاقد اعتبار قانونی اعلام شده باشند. دولت امارات متحده عربی نه تنها توافقات میان دولت ایران و بریتانیا را (که به عنوان حاکم امیر نشینان شارجه و رأس الخیمه در آن زمان مذاکره می‌کرد) باطل اعلام نکرد، بلکه شورای عالی امارات در جلسه مورخ ۱۲ ماه می ۱۹۹۲ اعلام کرد که تعهدات خارجی امیرنشینان قبل از تشکیل امارات متحده عربی همان تعهدات امارات خواهند بود. به علاوه در بخشنامه‌ی مورخ ۲۷ اکتبر ۱۹۹۲ که

1. null and void

میان نمایندگان کشورهای عضو سازمان ملل توزیع شد، ابوظبی از ایران خواست که به مفاد یادداشت تفاهم ۱۹۷۱ با شارجه احترام بگذارد. با تصام این تفاسیر اعلام ادعای جزایر سه گانه که پیش از تشکیل امارات متحده عربی و از طریق رویه‌های قانونی به ایران بازگردانده شده بودند، عملی غیر قانونی از سوی ابوظبی محسوب می‌شود.

۲. یادداشت تفاهم ۱۹۷۱ میان ایران و شارجه یک ابزار قانونی است که هیچ حقی را برای دخالت بازیگر سوم قایل نمی‌شود. هم‌چنین بریتانیا بر اساس تفاهمی نانوشته میان دو کشور در جزیره تنب بزرگ و تنب کوچک را به ایران بازگرداند، چرا که ایران معتقد بود هرگونه توافقنامه مکتوب در این خصوص حاکمیت مطلق این کشور را بر این جزایر مورد تردید قرار خواهد داد. با وجود این، نماینده دایم بریتانیا در سازمان ملل در نشست ۹ دسامبر ۱۹۷۱ شورای امنیت اعلام کرد که توافقی که میان کشور متبوعش و ایران انجام شده است می‌تواند به عنوان الگویی برای حل و فصل مسایل سرزمینی مشابه در هر جای دیگر دنیا مورد استفاده قرار گیرد. از این رو عدم رعایت این توافقات از سوی امارات متحده عربی، ادعای این کشور در خصوص جزایر سه گانه را فاقد وجهه قانونی جلوه می‌دهد.

۳. در نشست ۱۲ ماه می ۱۹۹۲ شورای عالی امارات متحده عربی، امیر شارجه که طرف اصلی ایران در یادداشت تفاهم ۱۹۷۱ بود، از انتقال اختیار امیر نشین در خصوص موضوع جزیره ابوموسی به امارات متحده عربی خودداری و جلسه را ترک کرد. از این رو عمل ابوظبی با فرض داشتن اختیار و مسؤلیت در خصوص موضوع جزیره ابوموسی در غیاب حاکم شارجه و بدون رضایت وی، هرگونه ادعایی را از سوی ابوظبی، فاقد وجهه قانونی می‌کند.

دست آخر این که برای تحقق مذاکره مستقیم و صلح‌آمیز بر سر مناقشات سرزمینی و مرزی از جمله همین مسأله جزایر سه گانه، لازم است مدعیان تناسب ادعاهای خود و هم‌چنین غیر سیاسی کردن موضوع آن ادعاها را مد نظر داشته

باشند. به علاوه اگر راه حلی برای حل و فصل مناقشات سرزمینی میان ایران و امارات متحده عربی وجود داشته باشد، آن را باید در گسترش همکاری میان ایران و اعراب با این دید جستجو کرد که چنین همکساری‌ای منجر به افزایش حسن نیت میان طرفین خواهد شد که شرط لازم حل و فصل اختلافات جغرافیایی است.

مسائل امنیتی در مناطق جغرافیایی شمال ایران

بر خلاف این حقیقت که مسائل جغرافیایی در خلیج فارس مهم‌ترین منبع تهدید برای امنیت منطقه هستند، تنها موضوع جغرافیایی که ممکن است مسأله‌ی امنیت منطقه خزر - آسیای مرکزی را تحت تأثیر قرار دهد، موضوع رژیم حقوقی دریای خزر است. ژئوپولیتیک دسترسی به جهان خارج و ژئوپولیتیک خطوط نفت و گاز مهم‌ترین عوامل عدم ثبات در منطقه هستند.

منطقه خزر را می‌توان ناحیه گسترده‌ای که از قفقاز در غرب به سمت آسیای مرکزی در شرق امتداد یافته است و به وسیله دریای خزر از هم جدا و در عین حال به یکدیگر متصل می‌شوند، در نظر گرفت. به عبارت دیگر در این تحقیق می‌توانیم قفقاز، دریای خزر و آسیای مرکزی را در یک منطقه ژئوپولیتیکی ادغام کرده آن را منطقه "خزر - آسیای مرکزی" بنامیم. عوامل متعدد جغرافیایی منطقه‌ای و محیط زیست انسانی این رویکرد را تأیید می‌کند.

ژئوپولیتیک دسترسی به آسیای مرکزی

کشورهای جدا شده از اتحاد جماهیر شوروی سابق در قفقاز، خزر و آسیای مرکزی محصور در خشکی بوده هیچ گونه دسترسی مستقیم و آسان به تجارت آبهای بین‌المللی ندارند. قزاقستان، ترکمنستان و جمهوری آذربایجان به همراه ایران و روسیه در دریای خزر مرز مشترک دارند. این جغرافیای ویژه برای توسعه تجارت دریایی میان پنج کشور پیش گفته مساعد است. اگر چه حتی چنین

توسعه‌ای هم مشکل فقدان دسترسی به دریا و بازارهای بین‌المللی را حل نخواهد کرد. یک راه حل عملی برای این مشکل برقراری ارتباط تمام این جمهوری‌ها و افغانستان با خلیج فارس و دریای عمان از طریق جاده، راه‌آهن و شبکه خطوط لوله است.

در دسامبر ۱۹۹۱ قزاقستان و ایران موافقتنامه‌ای را امضا کردند که بر اساس آن جمهوری‌های آسیای مرکزی امکان گسترش شبکه خط آهن خود به خلیج فارس را از طریق ایران به دست می‌آوردند.^{۷۶} موافقتنامه دیگری در همان سال میان ایران و جماهیر شوروی در حال فروپاشی به امضا رسید که بر اساس آن عبور مردم بومی آذری و ترکمن تا عمق ۴۵ مایلی در هر دو سوی مرزهای ایران - آذربایجان و ارمنستان و همچنین مرزهای ایران و ترکمنستان مجاز اعلام شد. در ژوئن ۱۹۹۵ موافقتنامه سه جانبه‌ای میان ایران، ترکمنستان و ارمنستان به منظور گسترش تجارت زمینی میان سه کشور به امضا رسید.^{۷۷} ماه مارس همان سال شاهد افتتاح ارتباط شبکه خط آهن آسیای مرکزی به شبکه خط آهن ایران بودیم. این شبکه‌های ارتباطی در مارس ۱۹۹۶ به یکدیگر متصل شدند. رهبران بسیاری از کشورهای منطقه و یا نمایندگان آنها که در مراسم افتتاح این پروژه شرکت کرده بودند، به موقعیت جغرافیایی ایران به عنوان پل ارتباطی اصلی برای دسترسی منطقه خزر - آسیای مرکزی به دنیای خارج اذعان کردند.^{۷۸} در عین حال ایران می‌تواند دسترسی منطقه خزر - آسیای مرکزی به کشورهای تولیدکننده نفت خلیج فارس را که ممکن است تمایل به تعریف منافع ملی خود در منطقه‌ای که در حال تبدیل شدن به بازار مهم انرژی خلیج فارس می‌شود، تسهیل کند. به همین ترتیب ایران به عنوان پل ارتباطی زمینی میان خزر - آسیای مرکزی و اقیانوس هند نقش بسیار مهمی در اجرای تعهدات تجاری هند در منطقه ایفا می‌کند. در حال حاضر کشتی‌های هندی از بنادر گرجستان و اکراین و همچنین صدها کیلومتر راه عبوری از میان روسیه برای رسیدن به آسیای مرکزی استفاده

می‌کنند. ایران پیشنهاد داده است که هند از هفتصد کیلومتر خط آهن که بافق را به مشهد متصل می‌کند^{۱۹} و از این رو ارتباط آسیای مرکزی - خلیج فارس را صدها کیلومتر کوتاه‌تر کرده است، استفاده کند. به دلیل وجود این موقعیت جغرافیایی منحصر به فرد، هند، ترکمنستان و ایران در ۲۲ فوریه ۱۹۹۷ یک موافقتنامه ترانزیت امضا کردند.

ژئوپلیتیک خطوط لوله نفت

از نقطه نظر اقتصادی انتقال نفت و گاز دریای خزر به دنیای خارج از طریق خاک ایران بی‌هیچ تردید، عملی‌ترین راه برای صدور نفت و گاز منطقه به بازارهای رقابت جوی بین‌المللی است. این مسیر گزینه‌ای کوتاه‌تر، امن‌تر و ارزان‌تر برای صدور نفت و گاز دریای خزر به بازارهای مصرف‌کننده انرژی در شبه قاره هند، آفریقا و شرق دور است. به علاوه سرمایه نیروی کار ماهر در صنعت نفت، زیر بنای توسعه یافته حمل و نقل و کشتی رانی، پالایشگاه‌های موجود و امکانات بندر، شبکه خطوط لوله نفت و گاز موجود در ایران، مزیت قابل توجه فنی و لجستیکی را فراهم می‌آورد که هیچ یک از مسیرهای پیشنهادی دیگری که مسکن است برای انتقال نفت و گاز خزر - آسیای مرکزی در نظر گرفت، با آن قابل مقایسه نیست. شبکه خط لوله ایران به خطوط لوله جمهوری آذربایجان متصل است که بخشی از آن از خاک ترکمنستان نیز عبور می‌کند. خط لوله‌ای که قزاقستان و ترکمنستان را به این شبکه متصل کند، حداقل چهار برابر کوتاه‌تر و ارزان‌تر از هر گزینه دیگری است که به مقصد دریای سیاه و مدیترانه از میان مناطق ناامن سرتاسر مسیر باشد.

مجموعه مزیت‌های شبکه خط لوله ایران برای صادرات نفت و گاز از خزر - آسیای مرکزی برای تمام طرف‌های ذی نفع شناخته شده است. موافقتنامه‌های متعددی برای بهره‌برداری از این مسیر برای صدور نفت و گاز خزر به شبه قاره

هند، چین، شرق دور، اروپا و استرالیا از طریق ایران به امضا رسیده است.^{۳۳} حتی انتقال از راه خشکی بخشی از نفت ترکمنستان از طریق ایران و ترکیه به مدیترانه آغاز شد و ترکمنستان و قزاقستان صادرات بخشی از نفت خام خود را از طریق معامله سوآپ از طریق ایران آغاز کردند. در بیانیه نهایی نشست سران در ۱۴ می ۱۹۹۷ امکان انجام عمل متهورانه مشترک در خطوط لوله نفت از طریق ایران پیش‌بینی شده است. حتی آقای خاتمی، رئیس‌جمهور وقت ایران، در ۲۹ دسامبر ۱۹۹۷ برای افتتاح خط لوله گاز ترکمنستان دیدار کرد. در هر صورت، ژئوپلیتیک ایالات متحده در بی‌اثر کردن موقعیت جغرافیایی ایران در تجارت انرژی منطقه خزر - آسیای مرکزی بهره‌برداری لازم از این مسیر کاملاً اقتصادی را عقیم گذاشته است. نظر ایالات متحده نسبت به نقش ایران در ظاهر بر اساس یک ایده مبهم قرار گرفته است که هر پیشنهادی در خصوص همکاری ایران در مسایل منطقه خزر - آسیای مرکزی با استقبال ایالات متحده و متحدان ترک و اسرائیلی اش روبه‌رو نشود.^{۳۴} به علاوه به نظر می‌رسد سیاست ژئوپلیتیک ایالات متحده در منحرف کردن صدور نفت و گاز خزر - آسیای مرکزی از مسیر طبیعی خود منحصرأز سوی ایده سود رساندن به متحد ترک و بنابراین اعمال یک نوع کنترل استراتژیک بر خطوط لوله دیکته نمی‌شود. بلکه تصور توان بالقوه جغرافیایی ایران، به عنوان تنها کشور متصل‌کننده دو منبع تأمین‌کننده عمده انرژی در قرن بیست و یکم، در فراهم کردن امکان مناسب برای ایفای نقشی مهم در ژئوپلیتیک جهانی قرن بیست و یکم که باید به جهت حفظ امنیت منطقه‌ای و جهانی آمریکا محدود شود، عامل دیگری است که در شکل‌گیری سیاست ژئوپلیتیک ایالات متحده دخیل است.^{۳۵}

به غیر از سیاست ژئوپلیتیک نفت و گاز خزر - آسیای مرکزی، ایالات متحده آمریکا با امضای قراردادهای متعدد سرمایه‌گذاری در منطقه می‌تواند مدعی منافع واقعی در این حوزه باشد که در عوض این امکان را برای واشنگتن فراهم

می‌سازد که شکاف ژئوپلیتیکی را که با فروپاشی جماهیر شوروی ایجاد شد پر کرده حرف آخر را در مسایل منطقه بزند. ظاهراً بر همین اساس است که ایالات متحده رفته‌رفته به سمت فضای آرایش‌های امنیتی منطقه پیش رفته و به دنبال گسترش پایگاههای ناتو NATO به سمت شرق تا منطقه خزر - آسیای مرکزی است.^{۳۳} شایان ذکر است که ایالات متحده در چند تابستان گذشته، تمرینات نظامی مشترکی را در آسیای مرکزی با شرکت تمام کشورهای منطقه خزر - آسیای مرکزی، به جز ایران و به رغم حضور دائمی جغرافیایی این کشور در منطقه برگزار کرده است. اما ترکیه که عضوی از ناتو است و پیوندهای جغرافیایی در منطقه خزر - آسیای مرکزی ندارد، در این تمرینات مشترک حضور داشته است. این اتحاد خزنده ژئواستراتژیک با اعلام ایالات متحده در ژانویه ۱۹۹۹ در خصوص انتقال نیروهایش از پایگاه نظامی اینجریلیک^۱ ترکیه به پایگاه نظامی آبشوران^۲ جمهوری آذربایجان در دریای خزر و در پی آن اعلام رئیس جمهور آذربایجان در تاریخ ۲۰ فوریه ۱۹۹۹ مبنی بر آمادگی کشورش برای پیوستن به ناتو، تردید اندکی در نظامی کردن منطقه خزر - آسیای مرکزی توسط آمریکا که دلیل واقعی هم برای آن وجود ندارد، بر جای خواهد گذاشت.^{۳۴} به علاوه رئیس جمهور ترکیه، کشوری که عضوی از ناتو است، طی سخنانی که در ژانویه ۲۰۰۰ در گرجستان ایراد کرد، پیشنهاد تشکیل یک آرایش امنیتی منطقه‌ای را برای قفقاز با توجه به عدم امنیتی که جنگ داخلی در چین ایجاد کرده بود، ارایه کرد. در حالی که بازیگران منطقه‌ای می‌توانند با موفقیت مسایل امنیتی محلی خود را حل و فصل کنند، پیشنهاد ترکیه در مورد تشکیل یک آرایش امنیتی منطقه‌ای که اعضای ناتو نیز در آن دخیل باشند، اما بازیگران

1. Aincerlic
2. Abshoran

منطقه‌ای هم‌چون ایران در آن جایی نداشته باشند، تردید در خصوص پیشروی خزنده ناتو به سمت منطقه خزر - آسیای مرکزی را تقویت می‌کند.^{۸۹} این عمل تنها موازنه استراتژیک اخیر را بر هم زده موجب بروز ناامنی بیشتر در منطقه می‌شود.

مروری بر عمق ژئوپولیتیک جنوبی و شمالی ایران

اختلافات سرزمینی ایران - اعراب در خلیج فارس به شدت و پیچیدگی اختلافاتی که میان بریتانیا، فرانسه و آلمان برای مدت طولانی وجود داشت، نبوده است. اگر این ملت‌های اروپایی آموختند که باید در مقابل اختلافات موجود، اولویت و اهمیت را بر منافع ملی مشترکشان قرار دهند، مطمئناً اعراب و ایرانی‌ها هم می‌توانند بیاموزند که در مقابل اختلافات موجود، اولویت را بر منافع و تعهدات مشترک خود قرار دهند.

اعراب و ایرانی‌ها در سال‌های اخیر حجم عظیمی از تبلیغات را تجربه کرده‌اند که در آن دولت‌های منطقه هر یک دیگری را متهم به داشتن سوء نیت در مقابل دیگری کرده است. تنها نتیجه این عمل آن است که دولت‌های درگیر، نجات خود را در کشاندن قضیه به ابعاد فرا منطقه‌ای ببیند که پیامد اصلی آن قربانی شدن عزت نفس و اتکاء به نفس دولت‌های منطقه است. در وضعیت پیش‌آمده سؤالی به ذهن متبادر می‌شود که آیا قدرت‌های خارج از منطقه اصلاً کاری برای کمک به حل و فصل اختلافات میان کشورهای منطقه و ایجاد صلح و ثبات کرده‌اند، یا این که با حضورشان در منطقه دائماً درگیر دامن زدن به اختلافات منطقه‌ای هستند تا از این طریق بهانه‌ای برای ادامه حضور و دخالت نظامی و سیاسی خود در مسایل منطقه بتراشند. پاسخ به چنین سؤالی نیازمند بررسی سه دوره‌ی زمانی در تاریخ اخیر است که در طی آنها قدرت‌های خارجی مدیریت مسایل منطقه را به دست گرفته‌اند. یعنی دوره‌ای که در آن کشورهای نواحی

ساحلی، مسایل خود را مدیریت کرده و قدرت‌های خارجی برای کنترل و نظارت بر مسایل منطقه به آنجا بازگشته‌اند.

۱- دوره سلطه انگلیس

بریتانیا طی دوره‌ی حضور استعماری خود در خلیج فارس بسیار متناقض با موضوعات قلمرو سرزمینی و روابط میان دولت‌ها برخورد کرد. پیامد طبیعی چنین رویکرد متناقضی چیزی به جز بروز مناقشات سرزمینی و مرزی در منطقه نمی‌توانست باشد. محققان بریتانیایی معاصر تا آن زمان چنین استدلال می‌کنند که این تناقض در رفتار بریتانیا به آن دلیل بوده است که منافع انگلیس در آن زمان به منافع یک کشور نزدیک و از منافع دیگران دور بوده است. آنها معتقدند که نحوه‌ی برخورد بریتانیا با اختلافات سرزمینی در خلیج فارس بر پایه سیاست به حال خود رها کردن مسایل تا زمانی که ایجاد مشکل نگردداند، بنا شده بود. ممکن است مسأله همین باشد. ما واقعتاً آن است که انگلیس در هر زمان یک شریک متفاوت از قبل برای خود در منطقه انتخاب می‌کرد که این مسأله برای تداوم ایفای نقش استعماری وی، بهانه‌ای منطقه‌ای به دست می‌داد.

۲ دوره پس از استعمار

زانویه ۱۹۶۸ اعلام خاتمه دوره‌ی سلطه انگلیس و خروج نیروهای این کشور از شرق سوئز تا ۱۹۷۱، -سی از اضطراب را در خلیج فارس به وجود آورد که همکاری ایران - اعراب را می‌طنبید. عاملی که به آن اضافه شد فضای حسن نیت حاصل از ملاقات رهبران سعودی و ایران در سال‌های ۱۹۶۵ و ۱۹۶۸ بود که طی این ملاقات‌ها تصمیم به گسترش همکاری میان دولت‌های منطقه گرفته شد. بر خلاف تبلیغات منفی در غرب علیه این دوره از همکاری‌های منطقه‌ای، بسیاری از مسایل پیچیده مرزی حل و فصل شدند. دو اختلاف پیچیده و مهم سرزمینی که در این دوره حل و فصل شدند. مسأله‌ی فلات قاره در ۱۹۶۸ میان ایران و عربستان سعودی که دو جزیره را شامل می‌شد و امضای یادداشت تفاهم

۱۹۷۱ میان ایران و شارجه در خصوص جزیره ابوموسی، بودند. در پی حل این دو اختلاف مهم سرزمینی مسایل دیگری از قبیل موارد زیر رخ دادند: حل و فصل اختلافات فلات قاره ایران - قطر در ۱۹۶۹؛ مرز کشتی رانی میان ایران و دبی و قطر و دبی در همین دوره تعیین و حل و فصل شد.

تظاهرات دیگر تفاهم و همکاری میان ایران و اعراب در دوره ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۸ شامل تحسین بین‌المللی ایران از عقب نشینی بریتانیا از حق تاریخی که برای خود در منطقه قایل بود و هم‌چنین پاسخ بلادرنگ و بسیار مؤثر به درخواست عمان در ۱۹۷۳ برای کمک به فرونشاندن آشوب‌های جدایی طلبان مارکسیست که تهدیدی برای تمامیت ارضی آن کشور بودند، است. به همین ترتیب همکاری ایران و اعراب در سازمان کشورهای صادرکننده نفت (OPEC)، منطقه خلیج فارس را در دهه ۱۹۷۰ در مرکز توجه ژئوپولیتیک جهانی قرارداد و به طور مؤثری توازن تاثیر سیاسی سیستم سیاسی بین‌المللی را به سود منطقه خلیج و به عبارتی به سود ایران و کشورهای عرب منطقه تغییر داد.

۳- جنگ‌ها و آغاز سلطه امریکا

حمله عراق به ایران، پای نیروی دریایی امریکا را به منطقه به بهانه اسکورت گشت‌های کویتی بازکرد و اشغال کویت توسط عراق بهانه لازم را برای تثبیت حضور دایمی نظامی امریکا در منطقه خلیج فارس به وجود آورد. حداقل در مورد مسأله حمله عراق به ایران مقامات امریکا به طور علنی سیاست‌های اتخاذ شده کشور خود را متهم کردند و سیاست‌مداران را مسؤول این امر دانستند.^{۸۶} شبیه به همان سیاست استعماری "تفرقه بینداز و حکومت کن" این پیشرفت‌ها با تغییرات ناگهانی در سیستم جغرافیایی جهانی که کنترل غرب را بر خلیج فارس در فضای بی‌اعتمادی قرن بیستم افزایش می‌داد، هم‌زمان شد. تداوم وضعیت جدید، مناقشات موجود در میان کشورهای منطقه را دامن می‌زد.

آشتی میان اعراب و ایران دوباره آغاز شد و به نظر می‌رسد که تجربه سال‌های دهه ۱۹۷۰ دوباره اما با اعتماد دو جانبه عمیق‌تری در حال تکرار باشد. توجه به این حقیقت مهم است که موفقیت ایرانی‌ها و اعراب در تحقق موازنه منطقه‌ای و همکاری در دهه ۱۹۷۰ اساساً به دلیل بهره‌مندی هر دو طرف و در عین حال حسن نیت و دوستی ایالات متحده پس از دکترین نیکسون در خصوص عدم دخالت در مناقشات منطقه‌ای و واگذاری تأمین امنیت منطقه‌ای به هر یک از قدرت‌های دوست در همان منطقه، بوده است. به همان نسبت اهمیت دارد که علایق مشروع غرب در تداوم امن جریان نفت و گاز خلیج فارس را در نظر داشته باشیم. به همین ترتیب بازگشت به دوره‌ی تفاهم و همکاری در چارچوب هر نوع توافقی نیازمند جلب حسن نیت غرب از طریق اطمینان خاطر دادن به آن در خصوص حفظ منافع مشروع آن در منطقه خواهد بود. هم‌چنین آگاهی از این حقیقت حایز اهمیت است که حسن نیت منطقه‌ای شرط لازم برای اختلافات موجود است. به عبارت دیگر دامن زدن به مناقشات که منجر به تخریب فضای حسن نیت و همکاری در منطقه می‌شود، یعنی همان روشی که امارات متحده عربی در حال حاضر در پیش گرفته است، مطمئناً دارای نتیجه معکوس بوده تنها منجر به تداوم وجود بهانه‌های منطقه‌ای برای حضور نیروهای بیگانه و خارج از منطقه شده که خود منشایی برای بی‌امنیتی در منطقه است. اگر امارات متحده عربی واقعاً علاقمند به حل مشکل سرزمینی خود با ایران است، باید با این مسأله به صورت تکنیکی و فنی برخورد کند، به این معنا که ابوظبی باید نخست و مهم‌تر از همه هاله‌ی سیاسی برگرد ادعای خود در خصوص جزایر مورد بحث را کنار زده تلاش کند که تنها به ابعاد فنی ادعای خود بپردازد تا این که بتوان چنین ادعایی را به عنوان یک مسأله جغرافیایی و ادعای حقوقی درخور توجه پذیرفت.

از سوی دیگر، می‌توان شاهد تمرکز توجه بین‌المللی روز افزونی بر موضوعات امنیتی مرتبط با خلیج فارس و دریای خزر، دو انبار بزرگ انرژی در غرب آسیا، اهمیت موقعیت جغرافیایی منحصر به فرد ایران بین دو منطقه و تأثیر اجتناب ناپذیر آن بر امنیت منطقه بود. در مقابل این پیش زمینه و این واقعیت که ایران رفته رفته در روابط خارجی خود به واقعیت‌های جغرافیایی سیاسی جهانی قرن بیست و یکم توجه کرده است و سیاست تنش زدایی را در پیش گرفته پیشنهاد گفتگوی میان تمدن‌ها را ارایه می‌کند، از جامعه بین‌المللی چنین توقع می‌رود که این تعدیل در سیاست ایران را تشویق کند.

در این میان تشدید تهدید به جنگ و تحریم علیه ایران و تهدید احترام ملی و تمامیت ارضی‌اش در سال‌های اخیر، به ویژه ابراز حسی از دشمنی علیه ایران از طریق برابر خواندن آن با " تروریسم " به عنوان کاتالیزوری برای ظهور نسل جدیدی در میان اندیشمندان ایرانی عمل کرده است که بر خلاف نسل پیشین خود مخالف سیاست‌های رژیم حاکم در حمایت از منافع ملی در مقابل تهدیدات جدی از سوی قدرت‌های خارجی هستند. به عبارت دیگر در حالی که دولت فعلی ایالات متحده از هیچ روشی برای نشان دادن عداوت خود نسبت به ایران به عنوان یک کشور یا یک ملت کوتاهی نکرده است، ژئوپولیتیک ضد ایرانی تشدید شده آنها هیچ جایی برای نسل جدید اندیشمندان برای نادیده گرفتن خطر جدی که شأن ملی و تمامیت ارضی آنها را تهدید می‌کند، باقی نگذاشته است. بر خلاف اندیشمندان سنتی که عقیده‌ی آنها در مورد دموکراسی تئوریک بود، نسل جدید اندیشمندان ایرانی که بیشتر از میان ایرانیان تحصیل کرده خارج از کشور برخاسته‌اند و اغلب در گروه‌های اینترنتی هم‌چون " عمل ایران "، CASMII (اردوی مخالف تحریم و دخالت نظامی علیه ایران) و غیره عضویت داشته و اعضای از سرتاسر جهان را نیز به خود جذب کرده‌اند، به دلیل زندگی در غرب تجربه عملی دموکراسی را داشته‌اند و نخست آموخته‌اند که سیاست خارجی

برخی رژیم‌های حاکم غرب و روشی که آنها برای بهره‌برداری از سازمان‌های بین‌المللی مانند سازمان ملل در تعقیب تمایلات جهانی‌شان اتخاذ می‌کنند، تا چه اندازه می‌تواند غیر دموکراتیک باشد.^{۸۷}

جدال بر سر برنامه انرژی هسته‌ای ایران^{۸۸}

بر سر این عقیده که قصد واقعی ایران از دنبال کردن تکنولوژی هسته‌ای، تولید سلاح هسته‌ای است و این که ایران با در اختیار داشتن منابع عظیم نفت و گاز دیگر واقعا نیازی به انرژی هسته‌ای ندارد. چنان تبلیغاتی در صحنه سیاست بین‌الملل انجام شده است که این موضوع را به یکی از پیچیده‌ترین و مهم‌ترین مناقشات سیاسی زمان ما تبدیل کرده است. به منظور درک ماهیت واقعی این جدال در روابط ایران با غرب آگاهی از نکات زیر ضروری است:

۱- تاریخچه فعالیت هسته‌ای ایران به پیش از استقرار دولت اسلامی فعلی مربوط می‌شود. این فعالیت‌ها از اواسط دهه ۱۹۷۰، زمانی که محمدرضا پهلوی، آخرین پادشاه ایرانی از نقشه‌ی خرید چندین دستگاه راکتور اتمی از آلمان، فرانسه و ایالات متحده به منظور تولید برق، سرده برداشت آغاز شد. با تأیید واشنگتن، دولت شاه قراردادی را با یکی از شرکت‌های تابعه کمپانی آلمانی زیمنس برای ساخت دو راکتور ۱۲۰۰ مگاواتی در بوشهر به امضا رساند. قرار بود این پروژه با کمک روسیه طی سه دهه کامل شود.

در این هنگام، آمریکا ایران را تشویق کرد تا منابع انرژی غیر نفتی خود را توسعه دهد. تحقیقی که توسط مؤسسه تحقیقاتی استاندفورد^۱ انجام شد، چنین نتیجه می‌گیرد که ایران تا ۱۹۹۰ نیازمند ظرفیت تولید برق حدود ۲۰۰۰۰ مگاوات است. نخستین کادر مهندسی هسته‌ای ایران در مؤسسه تکنولوژی ماساچوست^۲

1- Stanford Research Institute

2- Massachusetts Institute of Technology

آموزش دیدند. با آگاهی و تشخیص نیازهای انرژی ایران، سند نهایی موافقتنامه انرژی هسته‌ای ایران - آمریکا در جولای ۱۹۷۸، یعنی ماه‌ها پیش از انقلاب اسلامی، به امضا رسید. در کنار موارد دیگر، در موافقتنامه در خصوص استفاده از کارشناسان تکنولوژی هسته‌ای آمریکا، مواد، کمک در امر جستجوی یافتن منابع اورانیم به وضوح تصریح شده است.

۲- نیاز فعلی ایران به انرژی برق بسیار بیشتر از آن چیزی است که پیشتر پیش‌بینی شده بود. با رشد سالانه تقاضا برای انرژی از ۶ درصد به ۸ درصد و هم‌چنین رشد جمعیت که تخمین زده می‌شود تا ۲۰۲۵ به ۱۰۰ میلیون نفر بالغ شود، ایران نمی‌تواند احتمالاً برای تأمین نیازهای انرژی خود تنها به منابع گاز و نفت اکتفا کند. از سوی دیگر، صنعت نفت سالخورده ایران که به دلیل اعمال تحریمات یک جانبه از سوی آمریکا قادر به جذب هیچ‌گونه سرمایه‌گذاری خارجی نیست، حتی قادر نیست سطح تولیدات خود را به سقف ۵/۵ میلیون شبکه در روز سال‌های قبل از انقلاب برساند. از ۶۰ میدان نفتی بزرگ ایران ۵۷ میدان نیاز به تعمیر، بهبود امکانات و تنظیم دوباره دارد که مستلزم صرف هزینه‌ای بالغ بر ۴۰ میلیارد دلار طی پانزده سال است. تولید فعلی ۳/۵ میلیون شبکه در روز ایران به طور روزافزونی صرف نیازهای داخلی کشور می‌شود که از زمان انقلاب اسلامی ۱۹۷۹ بیش از ۲۸۰ درصد رشد داشته است. اگر این روند ادامه یابد، ایران تا ۲۰۱۰ تبدیل به یکی از واردکنندگان انرژی خواهد شد که برای کشوری که برای تأمین ۸۰ درصد از پول خارجی خود و ۴۵ درصد از بودجه سالانه به نفت وابسته است، فاجعه بار است.

۳- مخالفان برنامه هسته‌ای ایران اغلب چنین استدلال می‌کنند که ایران برای بهره‌برداری اقتصادی بیشتر از برق باید استفاده از میدان انرژی گاز را انتخاب کند. چنین استدلالی هم پذیرفته نیست. تحقیق اخیر که توسط دو استاد مؤسسه تکنولوژی ماساچوست MIT انجام شده است، نشان می‌دهد که هزینه تولید برق

از گاز (و یا نفت) قابل مقایسه با هزینه تولید آن با استفاده از راکتورهای هسته‌ای نیست - در این تحقیق بدون اشاره به تاثیر مفید انتشار کربن و یا نیاز ایران به حفظ منابع گاز طبیعی عنوان شده است که ایران طی ۲۰ یا ۳۰ سال آینده در زمره‌ی تأمین کنندگان اصلی گاز اروپا و آسیا قرار خواهد گرفت.

۴- چرا ایران باید منابع تجدید نشدنی نفت و گاز خود را به طور کامل مصرف کند. در حالی که می‌تواند مانند ایالات متحده و روسیه که غنی از انرژی هستند، متوسل به منابع قابل تجدید انرژی هسته‌ای شود؟ راکتورهای هسته‌ای هم مشکلات خود را دارند و نمی‌توانند کمبودهای دیرینه و شدید انرژی برق ایران را تأمین کنند. اما هنوز هم این راکتورها اولین قدم مهم برای متنوع سازی منابع انرژی ایران محسوب می‌شوند.

۵- هنگامی که دولت فعلی قدرت را در آمریکا به دست گرفت تبلیغات علیه برنامه هسته‌ای ایران به اوج خود رسید و مقامات اسرائیلی تا جایی پیش رفتند که ادعا کنند ایران شش بمب هسته‌ای ساخته است. از آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای (IAEA) خواسته شد که در خصوص تمام سایت‌های ایران تحقیق کند و ایالات متحده از آژانس خواست که اتحادیه اروپا را برای مذاکره با ایران معرفی کند تا ایران را برای انصراف داوطلبانه از حق برخورداری از برنامه انرژی هسته‌ای مستقل خود متقاعد سازد. تحقیقات IAEA از سایت‌های ایران ثابت کرد که جدا از برخی سوالات پیش آمده که نیاز به پاسخ روشن داشت، هیچ مدرکی دال بر قصد ایران برای استفاده صنعتی یا اهداف استراتژیک وجود ندارد. این موضوع در موقعیت‌های متعدد، حتی هنگامی که پرونده هسته‌ای ایران در ۳۱ آگوست ۲۰۰۶ در شورای امنیت برای اتخاذ تدابیر تنبیهی علیه ایران مورد بررسی قرار گرفت، به طور رسمی اعلام شد.

متأسفانه به دلیل ترس از ایران اتمی، ایالات متحده و برخی متحدان غربی‌اش حق مشروع ایران در خصوص دسترسی به انرژی هسته‌ای را درک نکردند. درک

این موضوع برای آغاز یک گفت و گوی معنادار با ایران به منظور متقاعد ساختن وی برای دست کشیدن از گسترش تکنولوژی هسته‌ای سازنده بمب، بسیار حایز اهمیت است. ترس شدید اسرائیل از بمب ساخت ایران مسأله را بسیار وخیم‌تر کرده است.

قدم اصلاحی کوچکی از سوی اتحادیه اروپا، که نماینده روابط خارجی اش فعالانه معتقد بود که مسأله‌ی برنامه هسته‌ای ایران باید از طرق دیپلماسی و مذاکره به همراه پیشنهادات تشویق کننده ایران به همکاری، حل و فصل شود، در مقابل تعلیق دائمی فعالیتهای غنی‌سازی اورانیوم از سوی ایران و شفافیت کامل هسته‌ای در این زمینه، برداشته است. این عمل عاقلانه‌تر از برخورد های قهری است که ایران را از دانش هسته‌ای به طور کلی محروم ساخته است.

تصمیم ایران در مورد این که توسعه توان هسته‌ای خود را دنبال کند یا خیر مسأله‌ای است که ایران را با توازن میان منافع ملی و نگرانی‌های امنیتی مشروع مواجه می‌سازد. بنابراین ایالات متحده و هم پیمانانش باید هر آنچه که از دستشان برمی‌آید، انجام دهند تا نگرانی ایران را کاهش دهند و مشوق تشکیل یک امنیت پایدار در خلیج فارس با همراهی و کمک سازمان ملل باشند. ابزار اعتماد سازی - مانند ضمانت تمامیت ارضی ایران و یا تصدیق نقش سازنده ایران در حل مناقشات منطقه‌ای - در خلع سلاح ایران بسیار مؤثرتر از سال‌ها تحریم خواهد بود.

در عوض این مسأله مستلزم تمایل ایالات متحده برای شناسایی و درک نقش مهم ایران در ثبات منطقه است. همان‌طور که این نقش در روابط صمیمی با دولت حامدکرایز و به رسمیت شناختن دولت منتخب بغداد نشان داده شده است. یک علامت مثبت دیگر می‌تواند قبول پیشنهاد ایران در عضویت سازمان تجارت جهانی، که ایران فقط عضو ناظر آن است، باشد.

در حالی که هیچ تضمینی برای موفقیت رهیافت‌های "نرم‌افزاری" وجود ندارد. رویکرد فعلی در بی‌اعتبار کردن و تهدید به اعمال تحریم بر جمهوری اسلامی ایران، تنها می‌تواند وضعیت را از آنچه هست بدتر نماید. ترکیبی از تضمین‌های امنیتی، کمک‌های اقتصادی، حمایت از حق مشروع ایران در برخورداری از تکنولوژی صلح‌آمیز هسته‌ای و عادی سازی روابط دیپلماتیک، شانس بیشتری نسبت به هر رویکرد دیگر برای بازگرداندن مسایل به مسیر عادی خود را دارد.

از این رو نتیجه منطقی آن است که بدانیم بلوا بر سر برنامه انرژی هسته‌ای ایران بحران بر سر انتخاب است نه بر سر ضرورت‌ها و الزامات^{۸۹} و تهدید روش موثری برای تاثیرگذاری بر ایران نیست.^{۹۰}

یادداشتها و منابع

59- Pirouz Mojtahed-Zadeh, *The Greater Middle East in the Twenty First Century*, paper presented to the international seminar on 'The Emerging Security Environment in the Mediterranean and Greater Middle East, Halki, Greece, 12-16 September 1999, and as appeared in 'Persian Heritage', Vol. 4, No. 16, New Jersey, US, Winter 1999, P. 16-20.

60- Saul B. Cohen. *Geography and Politics in a World Divided*, 2nd edition, Oxford U.P., New York, 1976.

61- Geoffrey Kemp, *The Energy Superbowl: Strategic Politics and the Persian Gulf and Caspian Basin*, Published by Nixon Centre for Peace and Freedom, Washington DC, 1997P.14-16.

62- Iran Focus, Vol.3, No. 6, London June 1990, P. 6.

63- R.N. Schofield. *The evolution of the Shatt al-Arab boundary dispute* (London: Menas Press, 1986).

64- K. S. McLachlan & E. G. H. Joffe, *The Gulf war: a survey of political issues and economic consequences* London, Economic Intelligence Unit, 1984.

65- E. G. H. Joffe & K. S. McLachlan, *Iran and Iraq: bulding on the stalemate*. 3- 4, London. Economic Intelligence Unit, 1988.

66- Iran Monitor 1 (1993), 24.

67- For a full account of Iran – UAE disputes on Tunb and Abu Musa islands see: Pirouz Mojtahed-Zadeh, *The Islands of Tunb and Abu Musa*, CNMES/SOAS University of London publication, 1995.

68- Confidential Memorandum by sir T. Sanderson, 14 July 1902, FO 416/10.

69- Government of India to Broderick , Enclosure in No. 130 of 16.4, 1904, FO 416/17, p. 191.

70- Pirouz Mojtahed-Zadeh, *The Islands of ...*, op. cit., p. 14.

71- For full text of the MOU see: Pirouz Mojtahed-Zadeh, *Security and ...* , op. cit., Appendix III, P. 233 -227.

72- UN Monthly Chronicle, No 9 (1), January 1972, Records of the month of December 1971, p. 48.

73- Iran Focus, Vol. 5, No. 11, London November 1992.

74- For more on Iran- UAE controversy over the three Persian Gulf islands see author's book on " Security and Territoriality in the Persian Gulf", Curzon Press, London 1999- NewYork 2002; see also: <http://www.payvand.com/news/06/jun/1108.html>

75- This section is from the author's letter of 10 June 2004 to Javier Solana, High Representative of European Union for the common foreign and security policies, as source of encouragement for attack on Iranian fishing boat in Persian Gulf. See:

<http://www.payvand.com/news/04/jun/1102.html>

76- New Republics – Problems of Recognition, Report in *The Echo of Iran*, No 12 (47), December 1991, P. 6.

77- *Iran signs Trilateral Agreement with Turkmenistan and Armenia*, Ettelaat International (London), No. 246, Tuesday June 6, 1995, P. 10.

78- Ibid.

79- Iranian Port welcomes Indian Traffic to Central Asia, Ettelaat International, No 216, Tuesday March 28, 1995, p. 8.

80- For more details see: Pirouz Mojtahed-Zadeh, Iranian Perspective on the Caspian sea and Central Asia, in Iwao Kobori and Michael H. Glantz ed. *Central Eurasian Water Crisis*, United Nations University Press, Tokyo 1998, P. 105-124.

81- Remarks by Glen Rice, US Department of State, at a seminar on the Caspian Sea, London February 24, 1995, as appeared in *Iran most logical route to export Caspian Oil*, Ettelaat International (London), No 200, Monday February 27, 1995.

82- Remarks by John Wolf, US Energy Envoy in the Caspian Region , in the Seminar on The Political and Economic Prospects in the Caspian Sea Region, London Wilton Park Conferences, 6-9 March 2000.

83- Remarks by Pirouz Mojtahed-Zadeh at the 9th International Halki Seminar on The Emerging Security Environment in the Mediterranean and Greater Middle East, Halki Island, Greece, 12-16 September 1999.

84- Pirouz Mojtahed-Zadeh in interview with Radio France International, Wednesday January 20, 1999.

85- US Plans to Dominate Caspian Region Through NATO, Pirouz Mojtahed-Zadeh in interview with Iran 'Iran News' English daily, Vol. VI, No 1495, Tehran January 22, 2000.

86- Remarks by Madam Albright, US Secretary of States, in a meeting of US- Iranian Association, March 17, 2000.

87- For more on this, see: Pirouz Mojtahed- Zadeh, " text of speech by professor Pirouz Mojtahed-Zadeh at a conference on "Iran and US war drive in Middle East" organized by CASMII at London university on Monday, September 25, 2006". Ettelaat International, London Wednesday, Oct. 4 2006, p. 8.

۸۸- این بخش از مقاله بر مبنای مباحثی " از یک نامه به سردبیر توسط نویسنده و آقای دکتر کاوه و آقای افراسیابی و یکی از اساتید دانشگاه که در نشریه بین‌المللی هرالد تریبون، روز سه شنبه، ۱۴ اکتبر ۲۰۰۳ به چاپ رسید، گرفته شده است.

89- For more on this subject see:

<http://www.payvand.com/news/06/apr/1165.html>

90- See " *Threats are not the way to influence Tehran* " , by Pirouz Mojtahed-Zadeh and Kaveh Afrasiabi, International Herald Tribune, Friday July 2, 2004.